

کاربرد رویکرد تاریخی و تاریخ انگاره در مطالعات اسلام گفت‌وگو با دکتر محمدعلی طباطبایی

گفت‌وگو کننده: فاطمه مصلح‌زاده

پنجمین شماره از مجموعه گفت‌وگوهای دورنما را می‌بینید. در این شماره با دکتر محمدعلی طباطبایی، عضو هیئت علمی پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، درباره کاربرد رویکرد تاریخی و به‌طور خاص بررسی تاریخ انگاره‌ها در مطالعات اسلام و پژوهش موردی ایشان در بررسی تاریخ انگاره تحریف بائبل در بین مسلمانان صحبت خواهیم کرد.

آقای دکتر طباطبایی، سلام، وقتتان بخیر. خیلی ممنون که دعوت دورنما را پذیرفتید. سلام، ممنونم. وقت شما هم بخیر. باعث افتخار است که در خدمت شما هستم. امیدوارم که گفت‌وگوی خوبی داشته باشیم.

سلامت باشید. ممنونم. اجازه دهید که بحث را از اینجا شروع کنیم، از پژوهشی که شما اخیراً درباره تاریخ انگاره تحریف بائبل انجام دادید. اگر ممکن است شرحی کوتاه از پژوهستان بفرمایید تا بعد بحث درباره روش‌شناسی پژوهش‌هایی که مشابه این کار انجام شده‌اند را شروع کنیم.



خب، حتما می‌دانید که پژوهش بسیار مفصل و گسترده‌ای بوده‌است و به‌خاطر فرصت کمی که داریم، من مجبورم آن را در حد چند جمله بسیار فشرده کنم و بنابراین در پاسخ به سؤال شما این‌طور باید بگویم که پژوهش من دربارهٔ این بود که اعتقاد مسلمانان به اینکه تورات و انجیل یا به اصطلاح علمی «بایبل» تحریف‌شده هستند، از چه زمانی به‌وجود آمده‌است؟ و چه سیری از تحولات را در طی تاریخ، پشت‌سر گذاشته‌است؟ و نتیجه پژوهش من دربارهٔ این موضوع این شد که تا جایی‌که به قرون اولیهٔ اسلام مربوط می‌شود، ما در قرن اول هجری یعنی در یکصد سال اول پس از هجرت پیامبر اسلام هیچ شاهی مبنی بر اینکه در بین مسلمانان کسی چیزی دالّ بر این گفته باشد که گویی مسلمانان چنین اعتقادی دارند، پیدا نکردیم. حتی وقتی وارد قرن دوم هجری می‌شویم، سراسر قرن دوم هجری، جز یک یا دو مورد که آن‌ها هم مشکوک یا قابل‌تأویل هستند، ما سرنخ دیگری پیدا نمی‌کنیم که ما را مطمئن سازد که حتی تا پایان قرن دوم هجری هم چنین اعتقادی در بین مسلمانان وجود یا رواج داشته‌است؛ و بلکه برعکس آن، ما شواهدی قوی پیدا کردیم که خلاف آن را نشان می‌دهد و این‌طور به‌نظر می‌رسد که تا پایان قرن دوم هجری، اعتقاد غالب در میان مسلمانان و حتی اعتقاد رسمی مسلمانان، اصالت و وثاقت این کتاب‌ها بوده‌است. از ابتدای قرن سوم هجری به این سو، کم‌کم ما نشانه‌هایی دالّ بر اینکه مسلمانان به دلایلی چنین اعتقادی پیدا کردند، می‌بینیم. اینکه آن دلایل چه بود، نیاز به توضیحات مفصل دارد. اگر فرصت شود، توضیح خواهم داد. فقط همین قدر اشاره می‌کنم که تحولاتی اتفاق افتاد و آن‌ها باعث شد که مسلمانان از آن اعتقاد سابق خودشان که دو قرن بدان پای‌بند بودند – و آن وثاقت و اصالت این کتاب‌ها بود – طی یک فرآیند حدوداً دو تا سه قرنی یعنی تا قرن پنجم هجری، کم‌کم عدول کنند و اعتقاد پیدا کنند که این کتاب‌ها تحریف‌شده هستند و نمی‌توان اعتماد و اتکای چندانی به این کتاب‌ها کرد.

خیلی ممنونم. این نظریه‌ای که شما الآن مطرح کردید، به‌نظر من کمابیش با آنچه که ما به‌طور رایج دربارهٔ تحریف بایبل می‌شنویم، متفاوت است. اگر ممکن است کمی راجع به این صحبت کنیم که شما در این نظریه چقدر نوآوری داشتید؟ یعنی خودتان قبول دارید که این نظریه با نظریات قبلی کاملاً متفاوت است؟

بله. تا جایی‌که به پیشینهٔ این موضوع مربوط می‌شود، ما می‌توانیم این پیشینه را به دو بخش کلی تقسیم کنیم. از یک سو، پیشینهٔ این پژوهش یا پیشینهٔ چنین پرسشی در بین عالمان مسلمان و از سوی دیگر، همین پیشینه در پژوهش‌های غربی؛ و ما وقتی هر کدام از این‌ها را



جداگانه بررسی می‌کنیم، می‌بینیم این نتیجه‌ای را که الآن خدمتتان عرض کردم، نسبت به هر دو واقعاً نوآورانه محسوب می‌شود. این اعتقاد راسخ از سمت عالمان مسلمان قرن‌هاست وجود دارد که چنین اعتقادی از بدو ظهور اسلام وجود داشته‌است؛ قرآن به‌صراحت بر آن تأکید می‌کند؛ در روایات، شواهدی قوی برای آن داریم و بنابراین از نگاه تقریباً همه عالمان مسلمان، شکی نیست که این اعتقاد ریشه در همان آغاز اسلام دارد.

در سوی دیگر این ماجرا، ما اسلام‌پژوهان و یا حتی قرآن‌پژوهان غربی را داریم که طبیعتاً می‌دانید زاویه نگاه و روش کاملاً متفاوتی در پژوهش دارند؛ حتی آن‌ها هم تا الان چنین نتیجه‌گیری‌ای از این موضوع نداشته‌اند. ما می‌دانیم که خیلی از محققان غربی، حتی اسلام‌شناسان سرشناس غربی، مانند عالمان سنتی مسلمان معتقدند که ریشه‌های این نگاه در خود قرآن یافت می‌شود و اولین منبعی که چنین ادعایی کرده که این کتاب‌ها تحریف‌شده هستند، خود قرآن است و وقتی خود قرآن این را مطرح کرده‌باشد، طبیعی است که پیرو آن، صحابه، تابعین، تابعین تابعین و همین‌طور مسلمانان در سراسر قرن اول و دوم و تا همین زمان، معتقد به تحریف بوده‌باشند. بنابراین، این پژوهش از این لحاظ نسبت به هر دو جبهه اسلام‌شناسی دیدگاهی کاملاً نو را عرضه می‌کند که البته می‌توانیم در این گفت‌وگو، دلایل آن را به تفصیل بررسی کنیم.

خب به‌طور معمول، مخاطبان می‌پرسند که چطور ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد؟ یعنی آیا موضوعی وجود دارد که در ۱۴۰۰ سال گذشته، هم پژوهشگران مسلمان و هم پژوهشگران غربی به آن توجه نکرده‌اند؟ شما چه کردید که به نتیجه‌ای جدید رسیدید که هم با نتایج و درواقع نگاه سنتی اسلامی و هم با نتایج پژوهشگران غربی تفاوت دارد؟ آیا نکته‌ای در روش‌شناسی کار وجود دارد یا شما به اسنادی دست‌یافتید که دیگران دست‌نیافتند؟

خب، حالا که این تفکیک تقریباً از همین ابتدای گفت‌وگو صورت گرفت، پس بگذارید تا با همین تفکیک پیش رویم؛ چون پاسخ سؤال شما نسبت به دو جبهه‌ای که داریم درباره آن‌ها صحبت می‌کنیم، متفاوت است. بنابراین، اجازه دهید من اول از جبهه نگاه سنتی که قرن‌ها عالمان مسلمان داشته‌اند، شروع کنم و توضیح دهم چه چیزی باعث می‌شود که پژوهش من نسبت به نگاهی که آن‌ها داشته‌اند، این قدر متفاوت باشد. ببینید، من باید به این نکته خیلی واضح اشاره کنم که این پژوهش من کاملاً با رویکرد تاریخی صورت گرفته‌است و این رویکرد



تاریخی که من درباره آن صحبت می‌کنم، به لحاظ روش‌شناختی کاملاً در نقطه مقابل روش‌ها و رویکردهای الهیاتی قرار می‌گیرد. به چه معنا؟ ببینید، در یک نگاه الهیاتی یا حتی اگر بخواهیم خنثی‌تر درباره آن صحبت کنیم، در یک رویکرد غیرتاریخی، به این معنایی که من رویکرد تاریخی را تعریف خواهم کرد، پیش‌فرض‌ها، روش‌ها و اهداف، هر سه کاملاً متفاوت با چیزی هستند که در یک پژوهش تاریخی وجود دارد. در رویکرد تاریخی، پیش‌فرض‌ها متفاوت‌اند، روش‌ها متفاوت‌اند و اهداف هم متفاوت‌اند. اجازه دهید من سعی کنم هر کدام از این‌ها را تا جایی که می‌شود به‌طور مختصر توضیح دهم. بگذارید تا از پیش‌فرض‌ها شروع کنم. این خیلی طبیعی است که وقتی یک عالم مسلمان وارد پژوهش درباره یک موضوع اسلامی می‌شود، هم‌چنان پیش‌فرض‌های الهیاتی خود را محکم در آغوش گرفته‌باشد، آن‌ها را رها نکند و با همان پیش‌فرض‌ها وارد مطالعه شود و از این بابت، اصلاً سرزنشی بر او نیست؛ کاملاً طبیعی است و از یک عالم مسلمان ما چیزی جز این انتظار نداریم، وقتی در جایگاه یک متکلم یا یک متأله مسلمان فعالیت می‌کند. اما وقتی همان شخص یا کسی از بیرون جامعه اسلامی تصمیم می‌گیرد که با رویکرد تاریخی به این موضوعات بپردازد، اولین چیزی که تغییر می‌کند، همین پیش‌فرض‌هاست و گریزی از آن نیست. ببینید، الآن بیش از دو قرن است که پژوهش‌های تاریخی سمت‌وسویی متفاوت نسبت به آن مسیری که تاریخ‌پژوهی در جهان پیشامدرن صورت می‌گرفت، پیدا کرده‌اند و مهم‌ترین چیزی که باعث این تغییر جهت می‌شود، همین پیش‌فرض‌هاست. اینکه آن پیش‌فرض‌ها چه هستند، بحث مفصلی دارد. من در اینجا فقط به مهم‌ترین‌شان و آن‌هایی که بیشتر به بحث ما ربط پیدا می‌کنند، می‌پردازم و به نظرم یکی از مهم‌ترین این پیش‌فرض‌ها که چنین تفاوتی را ایجاد می‌کند، زمان‌مند و مکان‌مند دانستن همه وقایع تاریخی است که ما درباره آن‌ها صحبت می‌کنیم. ببینید، از نگاه یک عالم مسلمان خیلی طبیعی و بدیهی به‌نظر می‌رسد که مثلاً یک شخصیت، اتفاقی را صد سال زودتر پیش‌گویی کند و در قالب یک روایت یا حتی متنی مقدس آن را به دست آیندگان رسانده باشد. این کاملاً در آن چهارچوب پیش‌فرض‌های الهیاتی می‌گنجد. اما اگر بخواهید تاریخی به موضوع نگاه کنید، این دقیقاً یکی از نقاط افتراق دو نگاه است و پژوهش تاریخی وقتی واقعاً یک پژوهش تاریخی خواهد بود که همه چیز را، حتی پدیده‌های مقدس، دینی و متافیزیکی را، کاملاً زمان‌مند و مکان‌مند ببیند. در این نگاه، هیچ چیزی نمی‌تواند خارج از این تخته‌بند زمان و مکان قرار بگیرد یا وجود داشته‌باشد. بنابراین، طبق همان مثالی که زدم، وقتی یک تاریخ‌پژوه با این نگاه به موردی از پیش‌گویی می‌رسد، فرض را بر این می‌گذارد که ما در اینجا با یک



شبه‌پیش‌گویی روبرو هستیم. در واقع، سخنی در دهان یک شخص متقدم گذاشته می‌شود و به او نسبت داده می‌شود که صد سال زودتر اتفاقی را پیش‌بینی کرده و مثلاً گفته‌است که صد سال پس از من، شخصیتی به نام فلان می‌آید و ادعایی می‌کند؛ اگر او را دیدید، بدانید که مثلاً شیطان یا چیزی شبیه آن است. از نگاه یک تاریخ‌پژوه با این رویکرد، چنین گفته‌ای علی‌القاعده باید ساخته و پرداخته مخالفان این شخص باشد که در دهان یک چهره معتبر پیشین به‌عنوان پیش‌گویی گذاشته می‌شود برای اینکه آن شخصیت را تخریب کنند.

یعنی عالم‌الاهیاتی برای یک اتفاق خارق‌العاده توجیه‌الاهیاتی می‌آورد اما عالم مورخ یا عالم تاریخی می‌گوید چون این با عقل جور در نمی‌آید، پس خود فکت را زیر سؤال می‌بریم، یعنی به هر ترتیبی شده آن را توجیه نمی‌کنیم، این اتفاق نمی‌تواند رخ داده‌باشد و لابد بعداً این دست‌کاری تاریخی رخ داده‌است.

در نگاه تاریخی، همه چیز در چهارچوب همین روابط علی-معلولی که ما در این جهان می‌شناسیم باید اتفاق بیفتد و اگر ما جز این عمل کنیم، از اصول پژوهش آکادمیک تخطی کرده‌ایم. یعنی الآن در واقع من به این سؤال دارم پاسخ می‌دهم که چرا ما باید این‌طور نگاه کنیم؟ چرا ما باید نگاه‌الاهیاتی را کنار بگذاریم؟ پاسخ آن این است: در دانشگاه، وقتی ما مشغول پژوهش درباره هر موضوع علمی می‌شویم، وقتی به ما دانشگاهی گفته می‌شود که روابط علی-معلولی را بدون استثنا و بدون هیچ قیدوبندی کاملاً قبول داشته باشیم. هر جایی که کوچکترین استثنایی به این قواعد جهان‌شمول وارد شود، در واقع ما به کار غیرعلمی متهم می‌شویم. این در همه رشته‌ها صادق است؛ در همه رشته‌ها که در دانشگاه درباره آن‌ها کار می‌شود و امروزه تاریخ‌پژوهی هم یکی از رشته‌های دانشگاهی است. بنابراین، به این دلیل است که یک تاریخ‌پژوه چاره‌ای جز این ندارد که به قضایا این‌طور نگاه کند. اگر این‌طور به قضیه نگاه نکند، متهم می‌شود به اینکه در فضایی که هیچ چیزی خارج از روابط علی-معلولی قابل تبیین با نگاه علمی نیست، گویی سعی می‌کند تا چیزی را در قالب علمی بر ما غالب و تحمیل کند و این از او پذیرفته نمی‌شود. در واقع می‌خواهم بگویم این پارادایم پذیرفته‌شده در جهان آکادمیک امروز است. اگر ما قبول کردیم که دانشگاه یا آکادمی را به معنای مدرن آن، با همه پیش‌فرض‌ها و روش‌شناسی‌هایش بپذیریم و طبق آن عمل کنیم، اینجا یکی از آن نقاط حساسی است که این تفاوت خود را نشان می‌دهد و بنابراین راه جدا می‌شود. این یکی از پیش‌فرض‌ها بود؛ البته موارد دیگری نیز وجود دارد که ناچارم فقط به مهم‌ترین‌ها اشاره کنم.



وقتی پیش فرض‌ها این قدر متفاوت است، بنابراین روش‌شناسی‌ها هم خواه‌ناخواه متفاوت می‌شود. مثلاً در یک پژوهش دینی، وقتی یک عالم مسلمان می‌خواهد صحت و سقم یک روایت را تعیین کند، به دانش رجال پناه می‌برد. دانش رجال دانشی است که در آن، شخصیت‌هایی از مذهب دربارهٔ موثق بودن یا نبودن شخصیت‌هایی از همان مذهب یا غیر آن مذهب، نظر داده‌اند. طبیعی است. این از نگاه الاهیاتی روش کاملاً موردپسندی است؛ اما از نگاه تاریخی نمی‌تواند پذیرفتنی باشد؛ به خاطر اینکه در این نگاه تاریخی، باز هم آن روابط علی-معلولی می‌توانند کاملاً بر اینکه یک رجالی شیعه به‌طور طبیعی هم‌فکران خود را توثیق و ناهم‌فکران خود را تضعیف کند، اثر بگذارند. بنابراین از آن نگاه خنثی، بی‌طرف و صرفاً مبتنی بر روابط علی-معلولی، پذیرفتن این گزاره‌ها برای داوری دربارهٔ صحت و سقم یک روایت بسیار سخت می‌شود. در اینجا متدلوژی‌ها عوض می‌شود و بنابراین یک تاریخ‌پژوه به‌سراغ اسناد و مدارک عینی می‌رود. یعنی چه؟ یعنی به‌سراغ متریالی که کاملاً در چهارچوب همان روابط علی-معلولی است، برویم و بدون سوگیری‌های ذهنی و بدون اثراتی که پیش‌داوری‌های ما یا حب و بغض‌های ما یا شخصیت‌های تاریخی ممکن است ایجاد کنند، برای فهم اینکه یک روایت ممکن است چقدر درست یا غلط باشد، راهی پیدا کنیم که این منتهی به ابداع روش‌های پیچیده‌ای در صحت‌سنجی روایات تاریخی شده‌است که بحث دربارهٔ آن به بعد موکول می‌شود. من فقط سربسته به تفاوت‌ها اشاره می‌کنم.

من می‌توانم یک سؤال کوتاه دیگر هم در اینجا بپرسم؟ ببخشید که صحبتتان را قطع می‌کنم. اینکه راجع به بی‌طرفی صحبت می‌کنیم، خب طبیعتاً می‌دانیم که امروزه کسی وجود محقق کاملاً بی‌طرف را قبول ندارد. در واقع فقط می‌خواهم این را بپرسم: به گمانم تفاوت نگرش الاهیاتی با نگرش علمی در مسئلهٔ بی‌طرفی این است که به‌هرحال، نگرش علمی تمام تلاش خود را انجام می‌دهد تا به بی‌طرفی نزدیک باشد اما نگرش الاهیاتی موضع‌گیری را به‌عنوان اصل اولیه‌اش می‌پذیرد؛ یعنی وقتی ما مثلاً به‌عنوان یک عالم شیعه به ماجرا نگاه می‌کنیم، می‌پذیریم که این موضع‌گیری شیعه را به مطالعات خود وارد کنیم و به‌نظرم این تفاوت آن با نگاه علمی است.

بله، من در تکمیل صحبت شما می‌گویم عالم دینی نه‌تنها می‌پذیرد، بلکه این را ارزش می‌داند. یعنی در نگاه الاهیاتی، سوگیری یک ارزش است. من عالم شیعی، این را ارزش می‌دانم که از شخصیت‌های شیعی و از نگاه شیعی در هر جایی دفاع کنم و در مقابل حمله‌ها آمادهٔ دفاع



باشم. این کاملاً به‌عنوان یک ارزش قابل‌دفاع در آن متدلوژی و در آن نگاه مطرح است؛ اما کاملاً برعکس، در دانشگاه درست است که ممکن است به‌صفرسازدن سوگیری‌ها واقعاً محال باشد، و ما هم چنین ادعایی نداریم؛ اما حداقل پذیرفته‌ایم که در این نگاه، این ارزش نیست، بلکه ضدارزش است و این است که تمام این تفاوت‌ها را ایجاد می‌کند. وقتی من معتقدم که هر سوگیری‌ای می‌تواند مرا از مسیر هدفی که دارم منحرف کند، در این صورت سعی می‌کنم تا جایی که در حیطه خودآگاه من است، از آن پرهیز کنم.

حالا که درباره هدف صحبت کردم، به‌سراغ سومین عرصه‌ای که مطالعات الهیاتی را از مطالعات تاریخی جدا کرد، یعنی غایات و اهداف، می‌رویم. چون پیش‌فرض‌ها و روش‌شناسی‌ها را توضیح دادیم. الآن درباره اهداف، با همین پرسشی که شما مطرح کردید و توضیح مختصری که داده‌شد، تقریباً روشن‌شد که هدف چقدر متفاوت است. هدف یک عالم دینی از مطالعات (البته اختصاصی به اسلام یا مثلاً مذهب شیعه به‌طور خاص ندارد و منظور من از یک عالم دینی تقریباً از هر دینی است)، به‌طور معمول این است که برای آن گزاره کلامی یا فقهی یا اخلاقی که از نگاه دین خودش درست می‌داند، به دنبال مؤید باشد و آن را اثبات کند و نشان دهد که این است و جز این نیست و هرگز هم نبوده است؛ یعنی مثلاً اگر امروز ما فکر می‌کنیم که مثلاً موضوع غیبت صغری و غیبت کبری بخش جدایی‌ناپذیر اعتقادات شیعی است، به‌طور طبیعی وقتی یک عالم شیعی به‌سراغ متریال تاریخی، اسناد و روایات هم می‌رود، به‌دنبال اثبات چیزی جز حقیقت این ماجرا نیست؛ واقعاً می‌خواهد این را هر طوری هست اثبات کند. اگر جز این باشد، ما دیگر به‌سختی می‌توانیم به او عالم دینی بگوییم. اما در مقابل این هدف یا غایتی که عالم دینی برای خود تعریف کرده‌است، یک تاریخ‌پژوه قرار می‌گیرد که به‌هیچ‌عنوان از قبل، نتیجه کار خود را مشخص نکرده‌است؛ یعنی وقتی من به پژوهش درباره موضوعی وارد می‌شوم، درخصوص مثلاً تاریخ قرآن یا تاریخ زندگی پیامبر اسلام یا هر کدام از شخصیت‌های تاریخ اسلام از ابتدا تا همین امروز یا هر موضوع دیگری در کلام، فقه، اخلاق یا هر چیزی از موضوعات اسلامی، من ازپیش تصمیم نگرفته‌ام به این نتیجه برسم که مثلاً پیامبر در زندگی‌اش این‌گونه یا آن‌گونه بود؛ درواقع آن چیزی که من به دنبالش هستم، به قول تاریخ‌پژوهان، what really happened است. می‌خواهم ببینم درواقع چه اتفاقی رخ داده‌است، فارغ از اینکه این موضوع خوشایند شخص من خواهد بود یا نه، یا خوشایند جامعه دین‌داران خواهد بود یا نه، یا حتی فراتر از این، خوشایند همکاران دانشگاهی‌ام خواهد بود یا نه. این اتفاق بسیار رخ می‌دهد که مثلاً یک تاریخ‌پژوه به نتیجه‌ای می‌رسد که با نظر قاطبه تاریخ‌پژوهان



و همکاران خودش که همه آنها هم مثل خودش نگاه تاریخی دارند، مخالف از آب درمی‌آیند و ابایی از اعلام آن هم نخواهد داشت، به‌خاطر اینکه تنها چیزی که در این مسیر مهم نیست، نتیجه است. خود فرآیند است که اهمیت دارد نه فرآورده. مهم آن است که این فرآیند گام‌به‌گام طبق همان اصولی که در روش پژوهش‌های تاریخی استاندارد امروز تعیین شده‌است، طی شود تا به این نتیجه برسیم. بنابراین، اگر این گام‌ها درست برداشته‌شود، دیگر نتیجه هر چه باشد، من آن را به‌عنوان نتیجه کارم اعلام می‌کنم و مهم نیست که خوشایند یا بدآیند من از آب دربیاید.

مجموع این نکاتی که خیلی سریع و سربسته مطرح کردم، نشان می‌دهد که چقدر از لحاظ پیش‌فرض‌ها، فرآیند مسیری که می‌خواهیم طی کنیم، و آن اهدافی که داریم، راه و روش یک پژوهشگر دینی با یک پژوهشگر تاریخ‌پژوه متفاوت است و بنابراین اگر نتایج پژوهش‌هایشان هم از زمین تا آسمان با هم تفاوت داشته باشد، نباید تعجب کنیم.

سؤالی که من به آن فکر می‌کردم، این بود که شما درواقع، رویکرد دینی را در مقابل این رویکرد تاریخی که به نوعی یک رویکرد علمی تلقی می‌کنیم، قرار می‌دهید. خوب مثلاً در علم تجربی، ما از خصوصیت‌هایی در نتایج پژوهش‌های علمی حرف می‌زنیم، اینکه مطابق با واقعیات جهان بیرون باشند، یا اینکه اگر می‌گوییم محصولی از علم تجربی حاصل می‌شود، این باید ابطال‌پذیر باشد؛ یعنی شما نمی‌توانید ادعایی کنید ولی کسی نتواند درباره‌ی رد یا قبول کردن آن نظر دهد. خوب ذات تاریخ کمی متفاوت است، یعنی اتفاق‌ها رخ داده‌اند و الآن ممکن است ما دسترسی مستقیم به آن پدیده‌ها نداشته باشیم. بنابراین مانند علم تجربی، فهمیدن اینکه ببینیم در جهان بیرون این اتفاق رخ می‌دهد یا نه، پیچیده است. آیا این نتایجی که شما از آن صحبت می‌کنید، به‌عنوان نتایج تاریخ‌پژوهی، و با رویکرد تاریخی-انتقادی به تاریخ نگاه کردن، نتایجی که به‌دست می‌آید، خصوصیات مشابه آنچه که ما از نتایج علمی انتظار داریم را دارند؟ یعنی آیا ابطال‌پذیر هستند؟ یا اینکه یک نفر اسنادی را بررسی می‌کند و نتیجه‌ای به‌دست می‌آید، شخصی دیگر نیز همان اسناد را بررسی کند و نتیجه دیگری حاصل می‌شود؛ آیا چنین خصوصیتی وجود دارد؟

به نکته خوبی در مقایسه بین تاریخ‌پژوهی و علوم تجربی اشاره کردید. تفاوتی که بدان اشاره کردید هم درست است. علوم تجربی عمدتاً درباره‌ی وضعیت حال جهان و پیش‌بینی درباره‌ی آینده



آن براساس این وضعیت که الآن دارد، به‌پیش می‌رود. درحالی‌که تاریخ، طبق تعریف، فقط مربوط به امور گذشته است و کاری به حال یا آینده ندارد. این درست است. بنابراین چنین تفاوتی بین آن‌ها وجود دارد. تفاوت دیگری هم در بین صحبت‌های شما نهفته بود و آن این است که ما در تاریخ با اسناد و متون سر و کار داریم، و متون متعلق تفسیر هستند، تأویل می‌پذیرند و بنابراین، این امکان وجود دارد که من تاریخ‌پژوه یک متن را یک‌جور تفسیر کنم و شما تاریخ‌پژوه هم که همین نگاه من را به موضوع دارید و ما هر دو همکار دانشگاهی هستیم، تفسیر کاملاً متفاوتی ارائه کنید.

یعنی هرمنوتیک هم وارد می‌شود که در علوم تجربی آن را نداریم. از اینجا ممکن است کسی نتیجه بگیرد که تاریخ نمی‌تواند مانند علوم تجربی علمی آبجکتیو باشد، ساجکتیو است، چون با تفسیر، ذهن، تأویل و هرمنوتیک سروکار دارد و وقتی این‌ها وارد شوند، ما دیگر نمی‌توانیم از قطعیت و نتیجه ابطال‌پذیر صحبت کنیم. من می‌توانم از متنی واحد، نتیجه الف را بگیرم درحالی‌که شما از همان متن، کاملاً مخالف من، نتیجه ب را بگیرید. بنابراین، چطور می‌توان گفت که علم تاریخ، علمی عینی، آبجکتیو و ابطال‌پذیر است؟ پاسخ من به شما این خواهد بود که درست است که ما در تاریخ با متون سروکار داریم، و درست است که متون در معرض تفسیر هستند، اما این به آن معنا نیست که اولاً ما در تاریخ با هیچ چیزی به‌جز متون سروکار نداریم و ثانیاً اینکه تفسیر این‌قدر بدون ضابطه و بدون دروپیکر است که از یک متن هر تفسیری می‌توان ارائه داد. درواقع، من می‌خواهم هر دو انگاره را به‌نوعی تصحیح و تعدیل کنم. در رابطه با نکته اول، ببینید، در تاریخ‌پژوهی، ما غیر از متونی که به‌هرحال، باید آن‌ها را به‌نوعی تفسیر کنیم و بفهمیم، با شواهد عینی هم سروکار داریم؛ مانند یافته‌های باستان‌شناختی، سکه‌ها، آزمایش‌های تجربی که امروز به‌کمک علم تاریخ آمده‌اند، مانند آزمایش کربن ۱۴ که می‌تواند قدمت یک شیء تاریخی را با تقریب تاریخی خوبی به ما بگوید و در تاریخ‌گذاری آن به ما کمک کند. بنابراین، اولاً ما در کنار تفسیر، دستیارهای دیگری هم داریم که آن‌ها کمک می‌کنند تا تفسیرهای ما کمی واقعی‌تر شوند و از یک‌طرف، ما را به واقعیتی که به‌دنبال آن هستیم، نزدیک‌تر کنند و از طرف دیگر، اگر این‌ها هم نبودند - چون در بسیاری از پژوهش‌های تاریخی واقعاً فقط ما هستیم و متون، و چیز دیگری از ابزارهایی که گفتم به ما کمک می‌کنند، نیستند - اما تا جایی‌که به خود متون هم مربوط می‌شود، واقعاً تفسیر متون، آن‌قدر بی‌ضابطه و بی‌دروپیکر نیست که هر کسی از راه رسید، و هر معنایی از هر متنی برداشت



کرد، به راحتی مورد قبول جامعه علمی قرار بگیرد. در واقع اینجا داوری جامعه بزرگ علمی که به آن تفسیر شما می‌نگرند، اهمیت پیدا می‌کند. بله، من می‌توانم هر تفسیری از هر متنی ارائه دهم، اما آیا «هر» تفسیری مورد قبول جامعه علمی هم قرار می‌گیرد؟ مسلماً خیر. بنابراین ما واقعاً در تاریخ‌پژوهی گرفتار ابطال‌ناپذیری نیستیم تا کسی بگوید که این علم نیست. حالا بگذارید کمی مصداقی‌تر صحبت کنیم: در طی تاریخ مثلاً همین اسلام‌پژوهی در غرب با همین روش مدرن بارها اتفاق افتاده است که دیدگاهی که مثلاً یک اسلام‌پژوه بسیار بزرگ و قدر مطرح کرده است، پس از گذشت مدتی بر اثر تلاش‌های فکری بیشتر شاگردان او یا آیندگان، رد یا کنار گذاشته شده است یا حداقل تصحیح شده و در آن تعدیل‌هایی صورت گرفته است. مثال بسیار بسیار بارز آن، جان ونسبرا است که می‌دانید با آن نظریه طوفانی‌ای که در جهان قرآن‌پژوهی در دهه هفتاد میلادی ارائه کرد، چه جنجال بزرگی به پا شد اما خود جامعه علمی قرآن‌پژوهان غرب به مصاف این دیدگاه عجیب آمدند و آن را درباره بسیاری از خوانش‌هایی که از متون داشت و برداشت‌ها و تفسیرهایی که انجام داده بود، به چالش کشیدند. اما موضوع اینجا تمام نشد. شاگردان خود ونسبرا، زمانی که کار او را ادامه دادند، حتی با روش خود او، کم‌کم متوجه شدند که باید نگاه تندروی او را تعدیل کنند و مثلاً حیطه دویست‌ساله او را به هفتاد سال محدود کردند؛ و حتی می‌دانیم الآن از این هم محدودتر شده است. این نشان می‌دهد که تاریخ‌پژوهی واقعاً ابطال‌پذیر است و این اتفاق رخ می‌دهد که خود تاریخ‌پژوهان، با همان استانداردهای علمی، این موضوع را بازنگری و ارزیابی می‌کنند و محک می‌زنند. این اتفاقی است که باعث می‌شود ما هم چنان تاریخ‌پژوهی به این معنا را واقعاً علمی آبجکتیو به حساب بیاوریم.

مثالی که از ونسبرا زدید، بسیار جالب است برای اینکه من می‌خواستم چیزی مشابه همان را درباره پژوهش خود شما بپرسم. چون شما از این صحبت کردید که از روش‌شناسی مشابه با روش‌شناسی پژوهش‌های غربی و آکادمیک استفاده می‌کنید. در مثال ونسبرا هم همین برقرار است. اگر روش همان روش است، چرا بررسی مجدد یا بررسی یک شخص دیگر ممکن است به نتیجه متفاوتی برسد؟ مثلاً شما که از همان روش بررسی تاریخ‌انگاره‌ها استفاده می‌کنید که در پژوهش‌های آکادمیک غربی هم استفاده می‌شود، چطور به نتیجه متفاوتی نسبت به همان پژوهشگران غربی که با همین روش، این موضوع را بررسی می‌کردند، رسیده‌اید؟ چون می‌دانیم که پیش از این، موضوع



تحریف بایبل، به هر حال مورد توجه پژوهشگران غربی هم بوده است، ولی همان طور که شما در توضیح اولیه‌تان هم فرمودید، آن‌ها معمولاً همین نگرش عالمان سنتی مسلمان را در این باره تکرار می‌کنند. چگونه این اتفاق می‌افتد؟ هر دو از یک روش استفاده می‌کنند ولی به نتایج متفاوت می‌رسند؟

خب، سؤال زیرکانه‌ای است. شما در واقع من را به چالش می‌کشید و می‌گویید که پیش فرض‌ها، متدولوژی و اهداف تو کاملاً متفاوت و جدا از چیزی بود که نزد پژوهشگران دینی بود و نتیجه‌تو هم متفاوت شد. پس چرا نتایج کارتان با کسانی هم که با همین روش به موضوع نگاه کردند این قدر متفاوت است؟ و در واقع به کار و نسباً تشبیه کردید. در پاسخ به این سؤال شما، من اول مقدمه‌ای کوتاه بگویم و بعد وارد جزئیات آن شوم. مقدمه کلی‌ای که می‌خواهم بگویم، در واقع محدود به دانش تاریخ به طور خاص نیست. هر علمی در دانشگاه در معرض بازنگری و تغییر است. ببینید، ذات پژوهش‌های دانشگاهی جز این نیست که نظریه پردازان دانشگاهی پذیرفته‌اند که این چیزی که ما گفتیم، موضوعی موقتی و علی‌العجاله است. تا این لحظه‌ای که پیشرفت پژوهش‌های ما اجازه داده است تا ما داوری کنیم و بفهمیم، به این نتیجه رسیده‌ایم؛ اما اصلاً بعید و عجیب نیست اگر در همین موضوع بیشتر کنکاش و کاوش انجام شود، به نتایج متفاوتی منتهی شود؛ چون ما در فیزیک، شیمی، اخترشناسی و حتی در ریاضیات و هر موضوع از موضوعاتی که در دانشگاه محل بحث است، اگر نگاه کنیم، می‌بینیم که این اتفاق هر روز و هر روز تکرار می‌شود و اگر این نبود، پس چرا دانشگاه‌ها هم چنان به کارشان ادامه می‌دهند؟ خب کتاب‌هایشان را یک بار می‌نوشتند و همان‌ها را دائماً می‌خواندند؛ در حالی که می‌بینیم نظریه‌ها دائماً به روز می‌شوند و عوض می‌شوند. بنابراین، پاسخ کلی من این بود که در موضوعی که قبلاً دیگران با همین روش‌شناسی کار کرده‌اند، اگر کسی با تمرکز بیشتری کار کرد و در واقع به عمق بیشتری رفت و نتایج متفاوتی گرفت، نباید تعجب کرد. اما از این نکته کلی که بگذریم، بگذارید برگردیم به موضوع خاص مورد بحث خودمان در این جلسه، یعنی تاریخ انگاره تحریف بایبل نزد مسلمانان و الآن من به این پرسش پاسخ می‌دهم: با اینکه این موضوع از حدود دو قرن پیش این قدر مورد علاقه محققان غربی هم بوده است، چرا آن‌ها به نتیجه‌ای که من امروز ارائه می‌کنم، نرسیده‌اند؟ اینجا باید عرض کنم که ببینید، درست است که ما یک رویکرد تاریخی کلی نسبت به این موضوع داریم، اما در واقع چیزی که کار من را از تقریباً همه کارهایی که قبلاً درباره این موضوع در کل جهان غرب صورت گرفته است، متمایز می‌کند، این است که من در اینجا تلاش کردم با نگاه تاریخ‌انگاره‌ای به موضوع نگاه کنم و نه به طور کلی و



فقط با نگاه تاریخی. اینجا تفاوتی وجود دارد. ببینید، در نگاه تاریخ انگاره‌ای، ما به دنبال این هستیم که بدانیم یک انگاره یا یک عقیده، در طی یک زمان نسبتاً طولانی، چه مراحل از رشد، تطور، بلوغ و پیشرفت یا احیاناً حتی پسرفت را پشت سر گذاشته است. در واقع اینجا می‌خواهم بگویم ما در پژوهش تاریخ انگاره‌ای، حتماً شروع به حرکت در طول تاریخ می‌کنیم؛ یک پژوهش در زمانی انجام می‌دهیم، در حالی که بسیاری از پژوهش‌های تاریخی صرفاً هم‌زمان هستند، یعنی فقط در یک نقطه خاص تاریخی، در یک مقطع تاریخی و در یک برش از تاریخ، متمرکز می‌شوند و فقط آن نقطه را بررسی می‌کنند که مزایا و معایب خودش را دارد و اکثر پژوهش‌هایی که تا الآن درباره این موضوع صورت گرفته است، با این نگاه مقطعی بوده و مثلاً بسیاری از قرآن‌پژوهان غربی فقط روی قرآن زوم کرده بودند تا ببینند قرآن درباره این موضوع چه می‌گوید، آن هم نه کل قرآن بل چند آیه خاصی که در این موضوع به عنوان آیات تحریف مطرح است؛ یا مثلاً درباره شخصیتی خاص مانند ابن حزم که خیلی در این موضوع اهمیت دارد؛ یا مثلاً بقاعی یا شافعی، یا شخصیت‌های خاصی را در تاریخ دیده بودند و درباره آن‌ها صحبت کرده بودند. اما کسی تا الآن نبوده که این سیر را از ابتدای اسلام بلکه حتی از قرن‌ها قبل از اسلام، طوری که من کارم را سامان دادم، شروع کند و همین‌طور گام به گام در تاریخ حرکت کند و ببیند که چه اتفاقی برای این انگاره رخ می‌دهد؛ کجا وجود ندارد، کجا به دنیا می‌آید، کجا شروع به رشد می‌کند، کجا بالغ می‌شود، آیا جایی هست که در سرایشی افول بیفتد؟ این کاری است که من انجام دادم و اتفاقاً این رسالت یک پژوهش تاریخ انگاره‌ای است؛ یعنی در هر پژوهش تاریخ انگاره‌ای، ما دقیقاً به دنبال همین هستیم که ببینیم یک انگاره در طی تاریخ چه تحولاتی را طی می‌کند. خب، وقتی با این نگاه قضیه را ببینیم، این قدر تفاوت حاصل می‌شود.

ببخشید، اگر من نتیجه بگیرم که تحقیقات و پژوهش‌های آکادمیک قبلی که در غرب صورت گرفته است، شاید گپی داشته است، یعنی مثلاً قرن‌های اول را به خوبی ندیده است و از جایی به بعد، این موضوع را بررسی کرده است. شما این را تأیید می‌کنید؟ بله، تقریباً همین‌طور است.

البته در این موضوع خاص نه در همه موضوعات. دقیقاً درباره همین موضوع خاص نکته شما درست است. فقط باید کمی جزئیات آن را توضیح دهم. ببینید، در یک پژوهش تاریخ انگاره‌ای، غیر از اینکه شما حتماً در طول تاریخ به حرکت



درمی‌آید و این متمایزکننده این روش تاریخی از سایر روش‌های تاریخی است، چند نکته کلیدی دیگر هم وجود دارد. یکی از آن‌ها این ضرب‌المثل معروف بین محققان تاریخ انگاره است که می‌گویند «یک محقق تاریخ انگاره کل کتاب را می‌خواند» و این خیلی تفاوت ایجاد می‌کند. ببینید، اکثر شخصیت‌های بزرگی که قبلاً گفته بودند وقتی ما آیات تحریف را در قرآن می‌بینیم، نتیجه می‌گیریم قرآن قائل به تحریف است، یک مشکل بزرگ کارشان این بود که کل قرآن را یک جا ندیده بودند. ضعف بسیار بزرگی است؛ درحالی‌که در آنجا که من به بحث درباره نگاه قرآن به این موضوع وارد می‌شوم، سعی می‌کنم تا جایی که ممکن است کل دستگاه جهان‌بینی قرآن را آنالیز کنم و تمام آیات قرآن را در کنار هم ببینم و یک آیه را ایزوله و از سایر بخش‌های قرآن مجزا قرار ندهم. چون اگر این اتفاق بیفتد، ما قطعاً دچار بدفهمی می‌شویم و این اتفاقی است که رخ داده است. اما مثلاً در یک پژوهش معناشناختی، وقتی ابتدا بزرگترین میدان‌های معنایی قرآن را استخراج می‌کنیم، میدان معنایی خدا و انسان که بزرگترین میدان‌ها هستند و قبلاً ایزوتسو به آن‌ها اشاره کرده است، سپس می‌بینیم که در کنار این‌ها، چند میدان معنایی کوچک‌تر وجود دارد، مانند جهانی که ما در آن هستیم، جهان شهود یا دنیا، آخرت، متافیزیک و میدان معنایی هدایت که بسیار مهم است، میدان معنایی انبیاء، یک میدان معنایی کتاب هم در کنار همه این‌ها وجود دارد و می‌توانیم ربط و نسبت آن را با تمام آن میدان‌های معنایی دیگر بسنجیم و سپس در همان میدان معنایی زوم کنیم، دوباره ربط و نسبت بین کلیدواژه‌های این میدان مانند الکتاب، قرآن، تورات، انجیل و بعضی کلیدواژه‌های کم‌اهمیت‌تر مانند زبور، صحف و نظایر این‌ها را با دقت بسنجیم و ربط آن‌ها را با سایر میدان‌ها بررسی کنیم. این بسیار کمک می‌کند تا ما بتوانیم به فهم درست‌تری از آیات قرآن برسیم. یعنی وقتی می‌بینیم مثلاً در بحث تصدیق، قرآن چقدر بر احترام، تأیید و تصدیق کتاب‌های قبل از خودش تأکید دارد، دیگر به سختی می‌توان قبول کرد که همین قرآن درباره تحریف آن‌ها به معنایی که امروز در ذهن ما هم هست، حرف زده باشد و این معنایی که در ذهن ما هست، در تاریخ انگاره بسیار مهم است. متخصصان تاریخ انگاره، بارها و بارها به ما هشدار می‌دهند و می‌گویند مواظب باشید. این چیزی که در ذهن شما از اصطلاحات، واژگان و مفاهیم وجود دارد، می‌تواند کاملاً با آن چیزی که هزار سال قبل، دوهزار سال قبل در ذهن مردمان آن روزگار بوده است، متفاوت باشد و با کنارهم گذاشتن تمام این متریال تاریخی و با این نگاه کلی است که شما می‌توانید از این حصار تنگ روزگار معاصر ما خارج شوید و به معنای درست کلمه، اصطلاحاً طبق اصطلاح خود تاریخ‌انگاره‌ای‌ها، واقعاً به استراق سمع از گذشته بپردازید. یعنی شما باید این هنر را پیدا



کنید تا بتوانید واقعاً نقبی در تاریخ بزنید و به عقب بروید و از جهان امروز ما جدا شوید، چون ممکن است معنایی که ما امروز از تحریف داریم، کاملاً با آن معنایی که در قرآن به‌کار رفته‌است، متفاوت باشد و من در پژوهش خودم نشان دادم که اتفاقاً همین‌طور است و نه تنها در قرآن، بلکه تا قرن‌ها پس از ظهور قرآن هم در هیچ لغت‌نامه عربی نمی‌بینیم که تحریف به معنایی که ما امروز می‌فهمیم، معنا شده‌باشد. بسیار مهم است. تحریف در قرآن و متون عربی قدیم صرفاً به معنای تغییر دادن معنا بوده‌است و نه تغییر دادن الفاظ یا متون. این می‌تواند نتایج را متفاوت کند. این یکی از آن موارد است.

اگر بخواهم به مورد دیگری اشاره کنم، می‌توانم به این موضوع اشاره کنم که بینامتنیت (Intertextuality) در تاریخ‌انگاره به ما کمک بسیاری می‌کند. بگذارید به عنوان یک مثال، خیلی کوتاه عرض کنم. خب، تکلیف آیات تحریف که معلوم شد؛ البته نه با همین راحتی که گفتم، بحث خیلی مفصلی دارد؛ اما مثلاً ما در قرآن آیات دیگری داریم، مانند آیات ۷۸ و ۷۹ سوره بقره، اگر اشتباه نکنم، جایی که به نظر می‌رسد قرآن به صراحت می‌گوید که یهودیان کتاب‌هایی را نوشتند و گفتند این تورات است، از جانب خداست و این را بر یهودیان غالب کردند.

کتاب‌هایی را به دست خودشان نوشتند؛ بایدیم.

بله، «فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ لَيْسَتْ رُؤَا بِهٍ ثَمَّناً قَلِيلاً فَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا كَتَبَتْ أَيْدِيهِمْ وَوَيْلٌ لَهُمْ مِمَّا يَكْسِبُونَ». ببینید، به نظر می‌رسد آیه صریحاً می‌گوید و این برداشت غالب همه مفسران مسلمان در طی تاریخ تا امروز بوده‌است که آیه به صراحت می‌گوید خود یهودیان کتابی نوشتند و به خدا نسبت دادند؛ در حالی که وقتی ما این آیه و آیه قبلی را می‌خوانیم «وَمِنْهُمْ أُمَّيُونَ لَا يَعْلَمُونَ الْكِتَابَ إِلَّا أَمَانِيٍّ وَإِنْ هُمْ إِلَّا يَظُنُّونَ. فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ...» احساس می‌کنیم که با این فاء، این دو آیه باید ربط خیلی محکمی به هم داشته باشند اما در تفسیر سنتی این ربط گسسته شده‌است. حال اگر ما این را در ارتباط با متن تورات، جایی که می‌گوید که خداوند تورات را با انگشت خودش نوشت، در پرتو آن آیه از تورات این آیات قرآن را در نظر بگیریم، در این صورت می‌بینیم که به تدریج، لایه‌های معنایی متفاوتی از این آیات بیرون می‌آید و فهم ما را از این آیات تغییر می‌دهد.



یعنی از بینامتنیت استفاده می‌کنیم تا معنای جدیدی از آن آیه‌ای که قبلاً طور دیگری فهمیده می‌شد، بفهمیم.

من در واقع از این مثال استفاده کردم که بگویم بینامتنیت چقدر مهم و مؤثر است و امروزه ما می‌دانیم که چقدر این گفت‌وگوی قرآن با متون قبل از خودش یا با مخاطبان خودش، که آن مخاطبان متون قبل از قرآن را به خوبی می‌شناختند، در فهم تقریباً تک‌تک جملات و کلمات قرآن تأثیرگذار است و وقتی که ما آن بک‌گراندها را نمی‌دانیم و از روابط بینامتنی قرآن با تورات، انجیل و سایر متون و حتی عقاید پیش‌اسلامی بی‌اطلاع هستیم، بسیار در معرض بدفهمی از آیات قرآن هستیم و این هم یک مثال برای آن است. البته عرض می‌کنم که من همه این‌ها را فقط خیلی اشاره‌وار می‌گویم و کسانی که مایل باشند می‌توانند به مقالاتی که در این موضوع منتشر کرده‌ام، مراجعه کنند و ببینند که به‌هرحال، من درباره آیات تحریف، درباره این آیات «فویلٌ للذین» یا سایر موضوعات، ادعاهایی که می‌کنم، این ادعاهای خودم را با همان روش‌های تاریخی، با متریال تاریخی، به چه روشی سعی کردم مستند و مستدل کنم. چون اینجا فقط توقع داریم یک گفت‌وگوی روش‌شناختی داشته باشیم، فقط سعی می‌کنم به رئوس بحث اشاره کنم.

بله، همین‌طور است. فرصت ما خیلی محدود است و مطلب بسیار گسترده است. اگر من نتیجه‌گیری کنم که در بررسی تاریخ‌نگاره، علاوه بر روش‌های تاریخی، مثلاً معناشناسی، فیلولوژی و بینامتنیت را هم در واقع به‌عنوان هم روش‌ها و هم رویکردها به‌کار می‌بریم، به نتیجه‌گیری درستی رسیده‌ام؟

قطعاً همین‌طور است. در واقع من همین را می‌خواستم القا کنم که ما در یک پژوهش تاریخی با رویکرد تاریخ‌نگاره، به مطالعات بینارشته‌ای بسیار وابسته هستیم. این‌ها واقعاً به ما کمک می‌کنند تا بتوانیم معماهای بیشتری از متن و از تاریخ حل کنیم. حالا ممکن است در جایی، بسته به موضوعی که داریم روی آن کار می‌کنیم، آن دانش جنبی که به ما کمک می‌کند، در حیطه زبان‌شناسی، معناشناسی، کاربردشناسی یا ریشه‌شناسی باشد یا از زبان‌شناسی بیرون بیاییم، ممکن است باستان‌شناسی به کمک ما بیاید، ممکن است حتی علوم اجتماعی، سیاسی و هر دانش دیگری به‌نوعی در جایی از مطالعات تاریخی، تا وقتی که مربوط به همین مطالعات علوم انسانی هستند، به ما کمک کنند که به‌نوعی بتوانیم در جایی، گاهی از یک مسأله تاریخی را به‌شکلی باز کنیم.



من همچنان پرسش‌های بسیاری دارم ولی متأسفانه فرصت ما خیلی محدود است. فکر می‌کنم کسانی هم که به این موضوع علاقه‌مند باشند، حتماً سؤالات زیادی در ذهن‌شان ایجاد شده‌است. می‌خواهم خواهش کنم که منابع بیشتری، هم درباره‌ی این مسئله تاریخ‌نگاره‌ها و هم درباره‌ی موضوع خاصی که خود شما کار کردید، معرفی کنید، می‌دانم که قرار است پایان‌نامه‌تان را هم درواقع در قالب یک کتاب چاپ کنید. اگر ممکن است هم کمی درباره‌ی منابع صحبت کنید و هم درواقع درباره‌ی کتابی که قرار است از پایان‌نامه‌تان استخراج شود؛ فکر می‌کنم استخراج شده و نزدیک به چاپ است.

بله، همین‌طور است. درباره‌ی رویکرد تاریخ‌نگاره‌ای، امروزه خوشبختانه دیگر حتی به زبان فارسی هم دست‌مان خالی نیست. محصولات خوبی اعم از کتاب و مقاله یا حتی درس‌گفتارهایی که خوشبختانه در دسترس است، تولید شده‌است. بنابراین من علاقه‌مندان را به آن‌ها ارجاع می‌دهم؛ مانند کتابی که دوست و همکار عزیزم، جناب آقای دکتر محمدهادی گرامی با عنوان «مقدمه‌ای بر تاریخ‌نگاری انگاره‌ای و اندیشه‌ای» منتشر کرده‌اند و مفصل درباره‌ی این موضوع توضیح داده‌اند که اثر بسیار ارزشمندی است و در همان‌جا، خواننده به منابع بسیار بیشتری هم راهنمایی می‌شود و از این جهت هم ارزش مضاعف دارد. همین‌طور به رساله‌ی دکتری خودم درباره‌ی همین موضوع اشاره کردید که در دست انتشار است. البته نمی‌دانم واقعاً چه زمانی منتشر می‌شود. می‌دانید که ...

بله، متأسفانه وضعیت بازار نشر غیرقابل‌پیش‌بینی است.

غیرقابل‌پیش‌بینی است؛ اما امیدوارم این اتفاق زودتر رخ دهد. بخش مفصلی از مقدمه‌ی آن کتاب، شامل مباحث روش‌شناختی درباره‌ی پژوهش‌های تاریخ‌نگاره‌ای است که شاید بتواند به خیلی از دوستان کمک کند. اما گذشته از آن مقدمه، در سه بخش کلی تاریخ‌نگاره‌ی تحریف قبل از قرآن، در قرآن و پس از قرآن که سه بخش کلی کار من است، هر کدام از این دوره‌ها را مفصل بررسی کرده‌ام؛ اینکه قبل از اسلام اعتقاد به تحریف بائبل چه وضعیتی داشته‌است، این موضوع در قرآن چه وضعیتی دارد و درواقع ما چگونه می‌توانیم این ابهامی که وجود دارد مبنی بر اینکه بسیاری معتقدند خود قرآن اولین متنی است که این موضوع را مطرح کرده‌است، پاسخ دهیم؛ و نهایتاً در بخش سوم هم مفصلاً به این بحث وارد شده‌ام که براساس تمام اسناد و مدارک، اعم از اسناد و مدارک اسلامی و غیراسلامی که از سه یا چهار قرن اول اسلام به دست



ما رسیده‌است، سیر تحول اعتقاد به انگارهٔ تحریف بائبل را تاریخ‌گذاری کنم؛ در آنجا از منابع فراوان مسیحی در قرن اول هجری، دوم هجری و سوم هجری استفاده کرده‌ام؛ به تاریخ‌گذاری احادیث و تفاسیر در این موضوع پرداخته‌ام. به‌طور خلاصه بگویم، آنجا مفصل نشان داده‌ام که چطور دربارهٔ این اعتقاد، در قرن اول سکوت مطلق برقرار است، در قرن دوم فقط یک یا دو بار زمزمه‌هایی دربارهٔ آن می‌شنویم اما از قرن سوم واقعاً جرقهٔ آن زده می‌شود، مباحثی ابتدایی در این موضوع مطرح می‌شود و به‌تدریج طی دو قرن بعد پیشرفت می‌کند تا به زمان ابن‌حزم می‌رسد که یکی از پیشرفته‌ترین ردیه‌ها یا نقدها به بائبل را می‌نویسد و اثبات می‌کند که این کتاب - البته باید بگویم به‌درستی اثبات می‌کند که این کتاب - تحریف شده است. امروزه شکی نداریم که همین‌طور است و درواقع، خوب شد صحبت‌مان به اینجا رسید که من تذکری را بدهم. درواقع بدفهمی‌ای که همیشه از صحبت‌های من ایجاد می‌شود، سعی می‌کنم در اینجا برطرف کنم و آن این است که به‌هیچ‌وجه معنای این حرف‌هایی که من زدم این نیست که می‌خواهم بگویم تورات و انجیل هرگز تحریف نشده‌است. این اعتقاد اسلامی اتفاقاً اعتقادی منطبق بر واقعیت است؛ یعنی امروزه تا جایی‌که پژوهش‌های تاریخی خود غربیان در زمینهٔ تاریخ یهودیت و مسیحیت به ما نشان داده‌است، جای شکی نیست که این اعتقادی که مسلمانان از قرن سوم هجری به‌بعد، مخصوصاً از قرن پنجم هجری به‌بعد پیدا کرده‌اند که این کتاب‌ها خیلی قابل‌اعتماد نیستند، نه اینکه کلاً قابل‌اعتماد نباشند، در جاهایی قابل‌اعتماد نیستند، این واقعاً با پژوهش‌های تاریخی تأیید می‌شود و بنابراین به‌هیچ‌عنوان من نمی‌خواهم بگویم که این کتاب‌ها به‌همین شکلی که هستند، همان چیزهایی هستند که مثلاً فرض کنید بر موسی یا بر عیسی نازل شده‌است و یا چیزی از این قبیل. یادمان باشد که در پژوهش تاریخ‌نگاره‌ای، همیشه ما با چیزهایی برخورد می‌کنیم که خیلی مخالف یا خلاف آن چیزی که توقع داریم یا فکر می‌کنیم یا از قبل انتظار داریم، هستند و این هم یکی از آن موارد است که این اتفاق افتاده‌است. البته من هم ادعا ندارم که حرف آخر را در این زمینه زدم، تلاش می‌کنم تا خودم یا اگر خودم نتوانستم، امیدوارم کسانی بسیار قوی‌تر از من به عرصهٔ نقد این نظریه وارد شوند، نشان دهند نقاط ضعف آن کجاست، آن را بهبود بخشند. بارها و بارها گفته‌ام که نظریهٔ من دربارهٔ دو قرن اول مبتنی بر «برهان سکوت» است، و برهان سکوت منتظر اولین سندی است که پیدا شود و این سکوت را بشکند و این نظریه را بریزد. ما در پژوهش‌های تاریخی همواره منتظر این هستیم که یک محقق قوی‌تر از ما بیاید و نظر ما را رد کند و من واقعاً از جان و دل خوشحال می‌شوم که این اتفاق روزی رخ دهد و کسی نشان دهد که اگر پژوهش من خلأ یا ضعفی



داشته‌است، آن ضعف کجا بوده‌است و پیشاپیش اشاره کرده‌ام که ممکن است آن ضعف در عدم دسترسی ما به منابعی از قرن اول و دوم باشد و اگر روزی در گوشه‌ای، کتابخانه‌ای، ما به سندی خطی، به نسخه‌ای خطی برخورد کردیم، در باستان‌شناسی به کتیبه‌ای برخورد کردیم یا به روش دیگری، سندی پیدا شد که اثبات کرد که چرا در قرن اول هجری، حتی مثلاً معاصر خودِ زمان پیامبر در صدر اسلام، چنین اعتقادی واقعاً در بین مسلمانان وجود داشته‌است و از آن دفاع کرده‌اند، آنگاه من کاملاً خاضعانه و بدون ذره‌ای مقاومت سر تسلیم در مقابل آن سند فرود خواهم آورد و آنگاه براساس آن سند، نظریه خودم را باید بازنویسی و بازنگری کنم و ببینم که چطور باید همه چیز را تغییر داد تا دوباره سندهای جدید با یافته‌های جدید سازگار و درواقع هم‌نوا باشد.

خیلی عالی، متشکرم. ممنونم که به دورنما برای این گفت‌وگو این فرصت را دادید. برای من خیلی دلنشین و خیلی جذاب بود و البته خیلی مشتاق شدم تا در این زمینه بیشتر از این مطالعه کنم و امیدوارم که برای مخاطبان‌مان هم همین‌قدر جذاب بوده‌باشد. ممنونم. من هم از این فرصتی که به من دادید، واقعاً از شما متشکرم. گفت‌وگوی خیلی خوب و پرچالشی بود. تنها نگرانی من این است که به‌خاطر کمبود وقت یا بیان الکن من، خیلی از مباحث به‌درستی بیان نشده‌باشد. اگر این‌طور بوده‌است، من واقعاً عذرخواهی می‌کنم و امیدوارم حداقل، مخاطبان بتوانند با مراجعه به منابعی که اشاره کردم، تا حدی این نقیصه را به آن روش جبران کنند.

خیلی از شما ممنونم. خدانگهدار.
ممنونم. متشکرم. خداحافظ شما.

